

تکل یا تکل؟

تأملی در تلفظ یک واژه کهن در آثار مولانا

۲۸-۳۴

محسن احمدوندی
دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی

Tekal and Takal? Reflecting upon an Ancient word in Mawlānā's Works

By: Mohsen Ahmadvandi

Abstract: There are two basic ways to find out how to correctly pronounce some ancient words that are no longer used in language today: One is getting help from meter and rhyme in poetic texts; and the other is referring to other Iranian languages that are still alive and have speakers in different parts of Iran and the world. Understanding the meter and rhyme helps one read the texts correctly and pronounce the words accurately; and knowledge of other Iranian languages can make the audience aware of the many phonetic, syntactic, and semantic variations of Persian language throughout history. The present article seeks to show what the correct pronunciation of the word «Tekal» or «Takal» has been in the past, using the meter and rhyme as well as the help of the Kurdish language.

Key words: Tekal, Takal, Mawlānā, Kurdish language, Iranian languages, the pronunciation of the words, Shamsi ghazals, ancient words, Mawlānā.



تکل أم تکل؟

تأملات في تلفظ إحدى المفردات القديمة الواردة في آثار مولانا

المخالصة: هناك طريقتان أساسيتان لمعرفة التلفظ الصحيح لبعض المفردات اللغوية القديمة التي لم تعد مستعملة في لغة هذه الأيام.

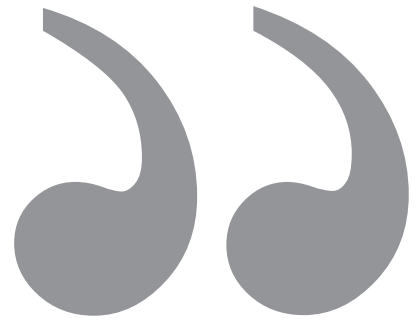
وإحدى هذه الطرق هي الاستعانة بالوزن والقافية في النصوص الشعرية. والطريقة الثانية هي الرجوع إلى اللغات الإيرانية الأخرى التي لا تزال حية حتى الآن ولا يزال هناك من ينطق بها في مناطق مختلفة من إيران والعالم.

وتساعد معرفة الوزن والقافية على القراءة الصحيحة للنصوص والتلفظ الصحيح للكلمات، كما أن الاطلاع على باقي اللغات واللهجات الإيرانية يمكن أن تزيد من معلومات المخاطب عن ماهية التغيرات اللفظية والنحوية والمعنوية للغة الفارسية على مدى التاريخ. والمقال الحالي يسعى إلى توضيح الوزن والقافية والاستعانة باللغة الكردية للوصول إلى التلفظ الصحيح لكلمة (تكل) في العصور الماضية، وهل أن حركة الناء فيها هي الفتح أو الكسر؟

المفردات الأساسية: تكل، تکل، مولانا، اللغة الكردية، اللغات الإيرانية، تلفظ المفردة، غزليات شمس، المفردات القديمة، تکل، مولوي.

چکیده: برای تلفظ درست برخی واژگان کهن که امروزه دیگر در زبان به کار نمی روند دوره اساسی وجود دارد، یکی کمک گرفتن از وزن و قافیه در متون منظوم و دیگری رجوع به دیگر زبان های ایرانی ای که هنوز زنده اند و گویشورانی در مناطق مختلف ایران و جهان دارند. شناخت وزن و قافیه به خوانش درست متون و تلفظ صحیح کلمات یاری می رساند و آگاهی از دیگر زبان های ایرانی می تواند مخاطب را از چند و چون تغییرات آوایی، نحوی و معنایی زبان فارسی در طول تاریخ آگاه تر کند. نوشتار حاضر می کوشد تا با بهره گیری از وزن و قافیه و همچنین کمک گرفتن از زبان کردی، نشان دهد که تلفظ درست واژه «تکل» یا «تکل» در گذشته چه بوده است؟

کلیدواژه ها: تکل، تکل، مولانا، زبان کردی، زبان های ایرانی، تلفظ واژه، غزلیات شمس، واژگان کهن، تکل، مولوی.



مقدمه

برای تلفظ درست برخی از واژگان کهن که امروز دیگر در زبان به کار نمی‌روند دوره اساسی وجود دارد، یکی کمک‌گرفتن از وزن و قافیه در متون منظوم و دیگری رجوع به دیگر زبان‌های ایرانی‌ای که هنوز زنده‌اند و گویشورانی در مناطق مختلف ایران و جهان دارند. شناخت وزن و قافیه به خوانش درست متون و تلفظ صحیح کلمات یاری می‌رساند و آگاهی از دیگر زبان‌های ایرانی می‌تواند ما را از چند و چون تغییرات آوایی، نحوی و معنایی زبان فارسی در طول تاریخ آگاه‌تر کند. نوشتار حاضر می‌کوشد تا با بهره‌گیری از این دو عنصر، تلفظ درست واژه «تکل» یا «تگل» را نشان دهد.

بحث و بررسی

«تکل» یا «تگل» واژه‌ای است که با معنای مورد نظر ما در این یادداشت - البته تا آنجا که نگارنده جستجو کرده است - تنها در آثار مولانا به کار رفته است. متأسفانه اکثر فرهنگ‌نویسان و محققان در تلفظ صحیح این واژه به خطا رفته‌اند و ما در اینجا می‌کوشیم تا با یاری‌گرفتن از وزن و قافیه و همچنین کمک‌گرفتن از زبان کُردی نشان دهیم که تلفظ درست این واژه در گذشته چه بوده است. «تکل» یا «تگل» یک بار در فیه‌مافیه و چهار بار در غزلیات شمس به کار رفته است و تا این لحظه که نگارنده این یادداشت را می‌نویسد نمونه دیگری از کاربرد آن در متون نظم و نثر قدیم نیافته است.

در کتاب فیه‌مافیه تنها یک بار این واژه به کار رفته است و منشور بودن این کتاب باعث می‌شود که نتوانیم برای تشخیص تلفظ صحیح این واژه از آن کمک بگیریم:

چنان‌که کودکی را به دکان درزی‌ای نشانند، او را مطیع استاد باید بودن، اگر تکل دهد که بدوزد تکل بدوزد و اگر شلال، شلال دوزد.^۱

استاد فروزانفر در تعلیقاتشان بر فیه‌مافیه درباره این واژه چنین نوشته‌اند:

تکل: به کسر اول و گاف پارسی مفتوح وصله و پینه که بر جامه زنند، مولانا [در دو موضع] گوید در غزلیات:

چوریسمان شده‌ام زانکه سوزن هجرت

همی‌زند به قبای دلم هزار تگل

فرعون ز فرعونى آمَنْتُ به جان گفته

بر خرقه جان دیده ز ایمان تگل دیگر

و چون حرف ما قبل روی در این هر دو غزل مفتوح است، بنابراین واضح می‌گردد که این

۱. مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، فیه‌مافیه، ص ۵۴.

کلمه را به فتح دوم باید خواند، هرچند که مؤلف برهان قاطع ضبط آن را معین نکرده است.^۲

چنان که مشاهده می شود استاد فروزانفر تلفظ درست این واژه را «تَکَل» می داند. البته ایشان درباره حرکت دوم این واژه با توجه به حروف قافیه به ضرس قاطع اظهار نظر می کنند، اما برای مکسور بودن حرف اول آن دلیلی نمی آورند. در ضمن باید یادآور شوم که در بیت دومی که استاد فروزانفر نقل کرده اند، باید «تکلی» در جایگاه قافیه قرار می گرفت که ایشان به اشتباه «تگل» نوشته اند.

در فرهنگ های لغت نیز این واژه را اغلب به همان شکلی ضبط کرده اند که استاد فروزانفر در تعلیقاتشان بر فیه مافیه نوشته اند. برای مثال در مجمع الفُرس (ص ۳۱۳) ذیل این واژه چنین آمده است:

تکل: [به کسرتا و فتح کاف] پینه ای که بر جامه زند. کذا فی الفهرنگ. مثالش مولوی معنوی می فرماید:

بیت

چور یسمان شده ام زانکه سوزن هجرت همی زند به قبای دلم هزار تکل

هم او می فرماید:

بیت

فرعون ز فرعونسی آمنتُ به جان گفته بر خرقه جان دیده ز ایمان تکلی دیگر

در فرهنگ جعفری (ص ۱۳۱) نیز ذیل این واژه چنین می خوانیم:

تکل به وزن جگر پینه ای است که بر جامه کهنه دوزند.

صاحب فرهنگ جهانگیری (ص ۱۵۲۶) درباره این واژه نوشته است:

تگل: با اول مکسور و ثانی مفتوح، پارچه ای بود که بر جامه پاره دوزند و آن را پینه نیز خوانند و به تازی رقعہ گویند. مولوی معنوی می فرماید:

چور یسمان شده ام زانکه سوزن هجرت همی زند به قبای دلم هزار تگل

هم او گوید:

فرعون ز فرعونسی آمنتُ به جان گفته بر خرقه جان دیده ز ایمان تگل دیگر

صاحب برهان قاطع (ص ۵۰۷) واژه مذکور را چنین ضبط کرده است:

تگل: به فتح اول بر وزن حمل، قوچ جنگی باشد؛ و به کسر اول پارچه و رقعہ ای که بر جامه پینه کنند.

چنان که می بینیم صاحب برهان قاطع حرکت حرف نخست این واژه را - در معنای مورد نظر این یادداشت - کسره می داند، اما درباره حرکت حرف دوم سکوت می کند، ولی از قرینه هم وزن دانستن این واژه با «حَمَل» روشن است که حرکت حرف دوم را همان فتحه می داند و خرده ای که استاد فروزانفر بر صاحب برهان گرفته اند و ما در بالا آن را ذکر کردیم، چندان منطقی نیست.

در فرهنگ رشیدی درباره این واژه (ص ۴۳۹) چنین می خوانیم:

تگل: به کسرتا و فتح دوم، پارچه ای که بر جامه پاره بدوزند و پینه نیز گویند، مولوی گوید:

بیت

چور یسمان شده ام زانکه سوزن هجرت همی زند به قبای دلم هزار تکل

وله:

۲. همان، ص ۲۷۵-۲۷۶.

بیت

فرعون ز فرعونى آمَنْتُ به جان گفته بر خرقه جان دیده زایمان تکلی دیگر
گویا استاد فروزانفر شواهدشان را از فرهنگ جهانگیری یا فرهنگ رشیدی نقل کرده‌اند؛ زیرا این دو فرهنگ نیز در
بیت دومى که از مولانا برای شاهد آورده‌اند، «تکلی» به اشتباه «تگل» نوشته شده است.

در فرهنگ نظام (ص ۲۹۳) ذیل این واژه آمده است:

تگل: با کسر اول و فتح دوم، وصله و پینه که به لباس پاره دوزند. (شع) مولوی معنوی:

چوریسمان شده‌ام زانکه سوزن هجرت همی زند به قبای دلم هزار تگل

ایضاً مولوی:

فرعون ز فرعونى آمَنْتُ به جان گفته بر خرقه جان دیده زایمان تکلی دیگر

در فرهنگ نفیسی (ص ۹۵۱) تلفظ این واژه به صورت «تِگل» آوانگاری شده است که با توجه به کاربرد آن در قافیه
اشعار مولوی کاملاً اشتباه است:

تگل (tegl) ۱. پ. پارچه و رقعۀ ای که بر جامه پینه کنند.

علامه دهخدا ذیل این واژه ضمن نقل چند تعریف از فرهنگ‌های پیشین، درباره تلفظ این واژه با استاد فروزانفر
هم عقیده است:

تگل. [ت گ] (۱) پارچه بود که بر جامه پاره بدوزند و پینه خوانند و به تازی رقعۀ خوانند (فرهنگ جهانگیری) (از
فرهنگ رشیدی). پارچه و رقعۀ که بر جامه پینه کنند (برهان). به کسر اول و گاف پارسی مفتوح وصله و پینه که بر
جامه زنند. (حواشی و تعلیقات فیه مافیۀ چاپ فروزانفر ص ۲۷۵):

چوریسمان شده‌ام زانکه سوزن هجرت همی زند به قبای دلم هزار تگل

مولوی (از فرهنگ جهانگیری)

فرعون ز فرعونى آمَنْتُ به جان گفته بر خرقه جان دیده زایمان تکلی دیگر مولوی^۳

گفتنی است که علامه دهخدا نیز به دلیل نقل قول از فروزانفر، واژه «تکلی» در بیت دوم را به اشتباه «تگل» آورده است.

در فرهنگ سخن (ص ۱۸۵۵، ۱۸۶۳، ۱۸۶۴) دو مدخل برای این واژه در نظر گرفته شده است. یکی با «کاف» و
دیگری با «گاف» و متأسفانه در هر دو مدخل نیز حرکت حرف دوم با کسره ضبط شده است که با توجه به قوافی شعر
مولانا کاملاً اشتباه است. در ضمن شاهدهی هم که برای این واژه آمده است، بیتی از غزلیات شمس است که به
شکل ناقص و نادرست نقل شده و معنای روشنی ندارد و ما در ادامه شکل درست بیت را ذکر خواهیم کرد، اما آنچه
در فرهنگ سخن ذیل این واژه آمده به قرار زیر است:

تکل (te (a) kel) [= تگل] (۱). (قد.) وصله.

تگل (te (a) gel) (۱). (قد.) وصله: من عاشق آن تگلی بی چون^۴.

اینها هم مطالبی بود که در فرهنگ‌های کهن و نودرباره واژه «تکل» یا «تگل» آمده است و می‌توان آنها را در چهار بند
به شکل زیر جمع‌بندی کرد:

تمامی فرهنگ‌ها یکی از معانی این واژه را پینه و وصله دانسته‌اند.

برخی فرهنگ‌ها این واژه را با «گاف» و برخی با «کاف» ضبط کرده‌اند و برخی با هر دو. البته این اختلاف با توجه به

۳. به نقل از فروزانفر در فیه مافیۀ، ص ۲۷۶.

۴. مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، کلیات شمس، ج ۴، ص ۱۵۵.

رسم الخط نسخ خطی کهن که در آنها سرکش «گاف» گذاشته نمی‌شده امری طبیعی است.

هیچ کدام از فرهنگ‌ها جز دو بیت از غزلیات شمس، هیچ شاهد دیگری برای کاربرد این واژه در متون کهن نیاورده‌اند.

همه فرهنگ‌ها به استثنای فرهنگ نفیسی و فرهنگ سخن حرکت حرف اول این واژه را مکسور و حرکت حرف دوم آن را مفتوح ضبط کرده‌اند. فرهنگ نفیسی چنان‌که اشاره شد به اشتباه حرکت حرف دوم را ساکن ضبط کرده است. فرهنگ سخن نیز حرکت حرف اول را به هر دو شکل مفتوح و مکسور ضبط کرده است، اما حرکت حرف دوم را به اشتباه مکسور ضبط کرده است.

حال پرسش این است که ضبط درست این کلمه به چه صورت است؟ با تأمل در اشعار مولانا و بهره‌گیری از عنصر وزن و قافیه، تلفظ این کلمه تا حدودی بر ما روشن می‌شود. در غزلیات شمس این واژه چهار بار به کار رفته است که سه مورد از این چهار مورد، در جایگاه قافیه قرار گرفته است و هم قافیه شدنش با کلمات دیگر را بر آن می‌دارد که حرکت حرف اول و دوم آن را مفتوح بدانیم. در ادامه به بررسی موردی این ابیات خواهیم پرداخت.

در غزل ۶۰۰ از غزلیات شمس با مطلع

جامم بشکست ای جان پهلویش خلل دارد
در جمع چنین مستان جامی چه محل دارد^۵

واژه «تگل» در بیت چهارم این گونه به کار رفته است:

ساقی وفاداری کز مهرگله دارد
ساقی که قبای او از حلم تگل دارد^۶

در این غزل «تگل» با کلماتی چون «خَلَل»، «مَحَل»، «بَعَل»، «عَلَل»، «سَبَل»، «عَمَل»، «عَسَل»، «أَجَل»، «حَمَل»، «دَعَل» و «مَثَل» هم قافیه شده است. چنان‌که مشاهده می‌شود مولانا که موسیقی شعر برایش بسیار حائز اهمیت است، در تمام این قوافی به جز واژه «عَلَل»، یکسانی حرکت دو حرف ما قبل روی را نیز مراعات کرده است تا از این طریق موسیقی شعرش را افزایش دهد. هر چند به تعبیر قدما رعایت این هم‌آوایی اعنات یا لزوم مالا یلزم باشد.

در غزل ۱۰۲۸ با مطلع

ذات عسل است ای جان گفتت عسلی دیگر
ای عشق تو را در جان هر دم عملی دیگر^۷

واژه «تکل» در بیت هفتم چنین به کار رفته است:

فرعون ز فرعونسی آمنُتُ به جان گفته
بر خرقةٔ جان دیده ز ایمنان تکی دیگر^۸

این بیت همان شاهدهی است که فرهنگ جهانگیری و فرهنگ رشیدی به عنوان شاهد نقل کرده‌اند و در آن واژه «تکلی» به اشتباه «تکل» ذکر شده است و به تبع این دو فرهنگ، استاد فروزانفر و دهخدا نیز همین اشتباه را تکرار کرده‌اند. در این غزل «تکل» با کلماتی چون «عَسَل»، «عَمَل»، «تَل»، «خَلَل»، «دَعَل»، «سَبَل»، «أَمَل»، «حَمَل»، «بَدَل»، «أَجَل»، «عَزَل» قافیه شده است. در اینجا نیز چنان‌که مشاهده می‌شود مولانا همانند غزل پیشین همسانی حرکات دو حرف پیش از روی را رعایت می‌کند و حتی واژه ناهمگون «عَلَل» در غزل پیشین را نیز در قافیه به کار نمی‌برد. گویی او متوجه ناهماهنگی این واژه با دیگر واژه‌ها شده است و به قصد خوشاهنگی بیشتر قوافی از کاربرد این واژه در جایگاه قافیه چشم‌پوشی کرده است.

۵. همان، ج ۲، ص ۴۱.

۶. همان جا.

۷. همان، ج ۲، ص ۲۷۴.

۸. همان جا.

۳. در غزل ۱۸۷۸ با مطلع

من گوش‌کشان گشتم از لیلی و از معنون
 آن می‌کشدم زان سووین می‌کشدم زین سون^۹
 در بیت پنجم واژه «تکل» این‌گونه به کار رفته است:
 من عاشق آن روزم، می‌دزم و می‌دوزم
 بر خرقة بی‌چونی می‌زن تگلی بی‌چون^{۱۰}
 از آنجا که در این بیت واژه «تکل» در جایگاه قافیه قرار نگرفته است، قاعدتاً نمی‌توان درباره تلفظ حرکات آن اظهار نظر کرد، اما وزن بیت به ما می‌گوید که دو حرف اول این واژه قطعاً متحرک است. در ضمن این بیت همان بیتهی است که فرهنگ سخن به صورت ناقص و بی‌معنی آن را نقل کرده است.

۴. در غزل ۳۰۲۵ با مطلع

جای دگر بوده‌ای زانکه تهی‌روده‌ای
 آب دگر خورده‌ای، زانکه گل‌آلوده‌ای^{۱۱}
 واژه «تکل» در بیت پنجم چنین به کار رفته است:
 از نظر لم یزل، دارد جانان تکل
 پرتو خورشید را تو به گل اندوده‌ای^{۱۲}
 چنان‌که می‌بینید در اینجا نیز واژه «تکل» در جایگاه قافیه میانی قرار گرفته است و هم قافیه شدن آن با واژه «لم یزل» فرضیه ما را تقویت می‌کند که حرکت حرف اول این واژه مفتوح است. لازم به یادآوری است از آنجا که تلفظ حرف اضافه «به» در متون کهن به فتحه بوده است، هم‌آوایی «تکل» با «به گل» در این بیت نیز قابل تأمل است.^{۱۳}

از مجموع کاربردهای واژه «تکل» یا «تکل» در اشعار مولوی می‌توان به این نتایج رسید:
 هر دو شکل این واژه، یعنی هم با «کاف» و هم با «گاف» در غزلیات شمس کاربرد دارد و با توجه به نگذاشتن سرکش «گاف» در رسم الخط کهن، این اختلاف امری طبیعی است. شاید به ضرس قاطع نتوان گفت کدام شکل این واژه درست‌تر است، اما با فرضیه‌ای که در ادامه مطرح خواهیم کرد تلفظ آن با «گاف» ارجحیت دارد.
 با توجه به وزن اشعار می‌توان نتیجه گرفت که قطعاً حروف اول و دوم این واژه هر دو متحرک هستند.

با توجه به قافیه شدن این واژه با کلماتی که دو حرف ماقبل روی آن‌ها مفتوح است و نیز تأکید ویژه‌ای که مولانا بر موسیقی شعر دارد، می‌توان گفت که حرکات هر دو حرف نخست این واژه مفتوح بوده است و اغلب فرهنگ‌نویسان حرکت حرف اول این واژه را به غلط مکسور ضبط کرده‌اند.

کاربرد این واژه در جایگاه قافیه در اشعار مولانا تلفظ درست آن را بر ما روشن می‌کند و تقریباً یقین می‌یابیم که این واژه در عصر مولانا به دو فتح اول تلفظ می‌شده است. چنان‌که در ابتدای این یادداشت یادآور شدیم، راه دیگری نیز برای یافتن تلفظ درست کلمات کهن فارسی وجود دارد و آن مراجعه به دیگر زبان‌های ایرانی است که هنوز این کلمات در آنها کاربرد دارد. از آنجا که زبان مادری نگارنده گُردی است، برای پیگیری تلفظ درست این واژه به زبان گُردی مراجعه می‌کنیم. معادل پینه و وصله در زبان گُردی - شاخه سورانی و کلهری - واژه تَقَل است که می‌تواند شکل دیگری از واژه «تکل» یا «تکل» باشد. واژه «تَقَل» که شکل درست آن در رسم الخط گُردی - که حرکت فتحه در آن به صورت «ه» بیان حرکت ظاهر می‌شود «ته‌قل» است. این واژه در فعل‌ها و ترکیباتی چون «ته‌قل داین یا ته‌قل دان: دوختن و بخیه‌زدن»، «ته‌قل به‌ربوون: بازشدن بخیه»، «ته‌قل هه‌ل ته‌کانین: شکافتن بخیه» و «ته‌قل به‌س: بخیه‌خورده» به کار می‌رود.

۹. همان، ص ۱۵۵.

۱۰. همان‌جا.

۱۱. همان، ج ۶، ص ۲۴۶.

۱۲. همان‌جا.

۱۳. این نکته از افادات دوست فرهیخته‌ام جناب آقای منوچهر فروزنده فرد است.

در فرهنگ هزاره‌زار (ص ۱۶۵) ذیل این واژه چنین آمده است: «ته قه‌ل: بخیه».

در فرهنگ بوره‌کی (ص ۴۸۸) ذیل این واژه چنین می‌خوانیم: «ته قه‌ل: بخیه، دوخت».

فرهنگ باشوور (ص ۱۹۱) نیز این واژه را با همان تلفظ و همان معنا ضبط کرده است: «ته قه‌ل: دوخت، بخیه».

چنان‌که مشاهده می‌شود فرهنگ‌های گُردی دو حرف اوّل این واژه را مفتوح ضبط کرده‌اند و معنای آن را نیز همان معنایی دانسته‌اند که در اشعار مولانا کاربرد دارد و این امر ما را بر آن می‌دارد که با اطمینان بیشتری تلفظ این واژه را نیز به فتح دو حرف اوّل بدانیم.

در پایان این جستار ممکن است این پرسش برای خواننده مطرح شود که تبار این واژه به کدام زبان برمی‌گردد؟ همان‌گونه که گفتیم این واژه تنها در آثار مولانا به کار رفته است و برای آن در هیچ یک از متون نظم و نثر کهن تا آنجا که ما جستیم شاهدی نیافته‌ایم. اگر این واژه یک واژه فارسی بود، لاقلاً باید یک شاهد دیگر برای آن در متون نظم و نثر کهن یافت می‌شد. پس این واژه از کجا به دایره واژگان مولوی راه یافته است؟ چنان‌که می‌دانیم مولوی در سنین کودکی و همزمان با حمله مغول سرزمین مادری اش، خراسان را که مهد زبان فارسی بود ترک کرد و در قونیه ساکن شد و آثارش را هم در همین شهر نوشت و زبان مردم قونیه نیز در این دوره تُرکی بوده است. نگارنده بر این باور است که واژه «تَقَل» از زبان گُردی یا یکی از زبان‌های ایران غربی به زبان تُرکی مردم قونیه رفته است و چون در زبان تُرکی تلفظ «قاف» سخت بوده است، حرف «قاف» به «گاف» و واژه «تَقَل» به «تَگَل» بدل شده است و از این زبان به آثار مولانا و دایره لغات او راه یافته است.

کتابنامه

- انوری، حسن؛ فرهنگ بزرگ سخن؛ جلد سوم، چاپ دوم، تهران: سخن، ۱۳۸۲.
- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی؛ برهان قاطع؛ جلد اوّل؛ به اهتمام محمد معین؛ چاپ دوم، تهران: کتاب‌فروشی ابن‌سینا، ۱۳۴۲.
- تویسرکانی، محمد مقیم؛ فرهنگ جعفری؛ به تصحیح و تحشیه و تعلیق سعید حمیدیان؛ چاپ اوّل، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
- جلیلیان، عباس؛ فرهنگ باشوور؛ چاپ اوّل، تهران: پرسمان، ۱۳۸۵.
- جمال‌الدین انجو، حسین بن حسن؛ فرهنگ جهانگیری؛ جلد دوم؛ ویراسته رحیم عقیقی؛ چاپ دوم، مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۵۹.
- داعی‌الاسلام، سید محمدعلی؛ فرهنگ نظام؛ جلد دوم، چاپ دوم، تهران: دانش، ۱۳۶۲.
- دهخدا، علی‌اکبر؛ لغت‌نامه دهخدا؛ جلد پنجم، چاپ دوم از دوره جدید، تهران: دانشگاه تهران با همکاری روزنه، ۱۳۷۳.
- رشیدی، عبدالرشید بن عبدالغفور؛ فرهنگ رشیدی؛ به تصحیح محمد عباسی؛ چاپ اوّل، تهران: بارانی، ۱۳۳۷.
- سروری، محمد قاسم بن حاجی محمد؛ مجمع‌الْفُزُ؛ به کوشش محمد دبیرسیاقی؛ جلد اوّل، چاپ اوّل، تهران: علمی، ۱۳۳۸.
- شرف‌کندی، عبدالرحمن؛ فرهنگ گُردی - فارسی؛ چاپ اوّل، تهران: سروش، ۱۳۶۹.
- صفی‌زاده، صدیق؛ فرهنگ بوره‌کی گُردی به فارسی؛ جلد اوّل، چاپ اوّل، تهران: پلیکان، ۱۳۸۰.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد؛ کلیات شمس؛ با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر؛ دوره ده‌جلدی، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد؛ فیه مافیة؛ با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر؛ چاپ سیزدهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹.
- نفیسی، علی‌اکبر؛ فرهنگ نفیسی؛ جلد دوم، چاپ اوّل، تهران: کتاب‌فروشی خیام، ۱۳۵۵.